ایران‌شناسی

ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

دورهٔ جدید

سال پانزدهم، شمارهٔ ۳ — پائیز ۱۳۸۲ (۲۰۰۳ م.)

جلال متینی

رضاخان سردار سپه و قرارداد دارسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در مقالهٔ «رضاخان سردار سپه و نجات خوزستان»[1] این عبارت جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هند را نقل کردم: «هر ملتی که از تاریخ گذشتهٔ خود آگاهی نداشته باشد، ناگزیر اشتباهات گذشته را تکرار خواهد کرد». در همان نوشته به این موضوع نیز تأکید نمودم که اکثر ما درس خواندگان نه فقط از تاریخ ایران در قرون پیشین چیزی نمی دانیم، بلکه آگاهی ما از تاریخ معاصرمان یعنی از دورهٔ مشروطه به بعد نیز بسیار اندک است، و همین اطلاعات محدود هم در اکثر موارد صحیح نیست. زیرا بیشتر کسانی که از شهریور ۱۳۲۰ به بعد به بحث دربارهٔ بخشی از تاریخ معاصر ایران پرداخته و یا مقاله و کتابی در این باب نوشته اند، «بیطرف» نبوده اند، در حالی که نخستین شرط هر تحقیق و **پژوهش صحیح و جدی آن است که محقق «بیطرف»، و از هر گونه پیشداوری دربارهٔ موضوع مورد پژوهش خود برکنار باشد.** در حالی که اکثر افرادی که در این سالها در زمینهٔ تاریخ معاصر ایران قلم زده و یا سخنی گفته اند، به شیوهٔ تاریخنگاران دوران استالین، مسائل تاریخی را از دیدگاه

عقیدتی خود یا شخص یا گروهی که به آن وابسته اند مورد بحث قرار داده اند، و به جای تاریخ مستند و صحیح، «تاریخ وارونه» ای به ما عرضه کرده اند که محتاج بازنگری دقیق است. در نتیجه چون ما از تاریخ معاصر ایران اطلاعات نادرستی داریم وضعمان به مراتب بدتر از کسانی ست که ازتاریخ گذشتهٔ خود آگاهی ندارند.

بنده موضوع را از نخستین اطلاعاتی که در سالهای گذشته دربارهٔ تاریخ معاصر ایران به دست آورده ام با شما در میان می گذارم. بی تردید همهٔ افرادی که پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران به توسط قوای انگلیس و روس، و استعفای رضاشاه از سلطنت، در دبیرستان و حتی در دانشگاه درس می خوانده اند، کم و بیش در شرایطی قرار داشته اند که نویسندهٔ این سطور در آن شرایط بوده است.

پیش از اشغال ایران، مدتها از بزرگترها جسته گریخته می شنیدم که رادیو لندن حملات شدیدی به رضاشاه می کند که البته برای ما بچه های دورهٔ رضاشاه بسیار عجیب می نمود. ناگفته نماند در آن سالها در تهران افراد معدودی رادیو داشتند، چون رادیو با برق کار می کرد، و تعداد خانه هایی که برق داشتند انگشت شمار بود، و خانهٔ پدری بنده در تهران در زمرهٔ آن خانه های انگشت شمار نبود. در پیِ همین حملات رادیویی بود که سربازان انگلیس و شوروی ایران را اشغال کردند. گفته می شد که در شرایط جدید نیز رادیو لندن و رادیو دهلی (هند در آن زمان مستعمرهٔ انگلیس بود) همچنان به حملات خود علیه رضاشاه ادامه می دهند. رضاشاه به ناچار از سلطنت استعفا داد و اشغالگران انگلیسی، وی و تمام افراد خانواده اش را از خرد و کلان - به جز دو سه تن - به جنوب آفریقا تبعید کردند. و البته هیچ کس حتی آزاده ترین افراد کشور نیز در آن زمان این سؤال را مطرح نساخت که به چه جهت و به چه حقی شما بیگانگان اشغالگر، پادشاه مملکتی را به تبعید می برید. اگر گناهکاراست بگذارید او را در ایران محاکمه کنیم و وی را به سزای اعمالش برسانیم. خیر، در آن جوّ ضدِ رضاشاهی بیان چنان مطالبی در حکم «خودکُشی سیاسی» بود! با تبعید رضاشاه، بازار روزنامه ها و مجلات و حزبهای رنگارنگ که هر روز چون قارچ سر از زمین بر می آوردند گرم شد. نمایندگان دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی هم که در دورهٔ رضاشاه «انتخاب» شده بودند، برای آن که از دیگران عقب نمانند، در شرایطِ جدیدِ حاکم بر کشور - بر ضدّ وی در مجلس قیام کردند و «دیکتاتور» را مورد حمله قرار دادند و تا آن جا پیش رفتند که گفتند پیش از خروج رضاشاه از کشور جیبهایش را بگردید! و نیز گفتند که او جواهرات سلطنتی را هم با خود برده است. البته این مطلب را نخست رادیو دهلی عنوان کرد و سرود یادِ مستان داد، در حالی که در همان زمان معلوم شد

این موضوع به کلّی نادرست بوده است. درچنین شرایطی محاکمهٔ سرپاس مختاری آخرین رئیس شهربانی زمان رضاشاه و همکارانش به اتهام قتل و شکنجهٔ چند تن در دادگاهی به ریاست موسوی زاده و دادستانی جلال عبده نیز آغاز گردید که یکی ازمتهمان (پزشک احمدی) به اعدام و چند تن به حبس از یک تا ده سال محکوم شدند. تشکیل این دادگاه، به طور غیر مستقیم خود بر گرمی بازار حمله به رضاشاه افزود. مذاکرات نمایندگان مجلس سیزدهم، مطالب روزنامه ها و مجله ها، عموماً به تبعیت از رادیو لندن در حملهٔ به رضاشاه و نفی تمام کارهایی بود که در دورهٔ سلطنت وی انجام پذیرفته بود. خلاصه این که در آن روزها انتقاد و بد و بیراه گفتن به رضاشاه «مُد» شده بود. انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در زمان اشغال ایران توسط ارتشهای انگلیس و شوروی و با دخالت مستقیم آنها انجام شد و مجلس چهاردهم در ششم اسفند ۱۳۲۲ افتتاح گردید. می گفتند چون انتخابات تهران استثناءً آزاد بوده است، دکتر مصدق و حسین پیرنیا مؤتمن الملک از تهران انتخاب شده اند. مؤتمن الملک نمایندگی مجلس را نپذیرفت. اما دکتر مصدق که از پایان دورهٔ ششم مجلس شورای ملی به بعد در مجلس راه نیافته بود به مجلس رفت، و از همان روزهای اول نشان داد که با دیگر نمایندگان تفاوت بسیار دارد. او نخست به هنگام طرح اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی نمایندهٔ یزد به مخالفت با او برخاست و در ضمن حملهٔ به او، بخشی از تاریخ قاجاریه، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، و دوران رضاشاه را به اختصار مطرح ساخت. او سید ضیاء را به عنوان عامل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مورد حمله قرار می داد. سید نیز از او عقب نمی ماند و به پاسخگویی وی می پرداخت. از این تاریخ به بعد مباحثات مجلس شورای ملی توجه ما شاگردان دبیرستانیِ کم سن و سالِ کم سوادِ ناآگاه به مسائلِ گذشته و حال را به خود جلب کرد. اخبار مجلس را از هر روزنامه ای که به دستمان می رسید با علاقهٔ زیاد می خواندیم و دربارهٔ آن با همکلاسیهای خود به بحث می پرداختیم. در کلاسی که بنده در آن تحصیل می کردم، چند تن از دانش آموزان توده ای بودند. آنها در این گونه بحثها به صورت واحدی اظهار نظر می کردند که معلوم بود نظر حزب توده است دربارهٔ موضوع مورد بحث. یکی از آنها حسین ضیایی بود که شعر نیز می سرود و از طرفداران جدی حزب توده بود. بعدها مهندس شد و در شرکت نفت آبادان استخدام گردید و به علت فعالیتهای سیاسی گرفتار زندان هم شد. دو سه تن از دانش آموزان طرفدار سید ضیاء الدین بودند و به حزب او، ارادهٔ ملی، رفت و آمد داشتند. یکی از آنها میردامادی بود که از سرگذشتش چیزی نمی دانم. بازار سیاست آن چنان گرم بود که بندهٔ هیچ مدان به همراه همان حسین ضیایی یا توده ای دیگری دو سه جلسه به حزب توده رفتم.

از مطالبی که در آن جلسات می گفتند چیزی دستگیرم نمی شد، چون بیشتر مربوط به حزب کمونیست شوروی بود یا پیشرفت ارتش سرخ. یک جلسه هم با چند تن از همکلاسیها به حزب ارادهٔ ملی سید ضیاء رفتم. اما عدهٔ قابل توجهی از شاگردان کلاس که توده ای یا طرفدار سید ضیاء نبودند، از مصدق طرفداری می کردند و می گفتند حق با اوست. آن روزها هنوز اصطلاح «مصدقی بودن» و «ما مصدقی هستیم» مثل سالهای اخیر مُد نشده بود و در نتیجه این دسته عنوان خاصی نداشتند. ما اخبار مجلس را می خواندیم، و آنچه دکتر مصدق علیه رضاشاه و سید ضیاء الدین و هر شخص دیگر، یا به نفع احمدشاه گفته بود، فهمیده و نفهمیده در مباحثات خود با توده ای ها و پیروان حزب سید ضیاء در میان می گذاشتیم و بر اساس اظهارات دکتر مصدق، سید را نوکر انگلیس می دانستیم که به دستور آنها کودتا کرده است و رضاشاه را هم مأمور اجرای منویات انگلیس ها می دانستیم، که از جمله راه آهن سراسری را به دستور آنها ساخته است. ناگفته نگذارم که از جوابهای سید ضیاء الدین به مصدق که در روزنامه ها چاپ می شد سرسری می گذشتیم یا اصلاً آنها را نمی خواندیم. چون او را به پیروی از سخنان دکتر مصدق «خائن» می دانستیم. خلاصه آن که هم سن و سالهای نویسندهٔ این سطور که تا شهریور ۱۳۲۰ چیزی از تاریخ قاجاریه و دورهٔ رضاشاه نمی دانستند، تاریخ این دوران را نخستین بار به روایت دکتر مصدق و سید ضیاء الدین طباطبایی شنیدند و خواندند، و عموماً روایت دکتر مصدق را بی هرگونه تردیدی پذیرفتند.

آنچه را که دکتر مصدق در مجلس شورای ملی مطرح کرد در درجهٔ اول علیه رضاشاه بود. او از جمله اظهار داشت: من به هنگام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ والی فارس بودم و به تلگراف احمدشاه دربارهٔ رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین طباطبایی گردن ننهادم و استعفا دادم و به بختیاری رفتم. **چون برای من روشن بود که کودتا کارانگلیس هاست و مقدمهٔ خلع سلطان احمدشاه است از سلطنت.** چرا؟

زیرا موقعی که [احمد شاه] در لندن حاضر نشد در دعوت رسمی دولت انگلیس از قرارداد [۱۹۱۹] اسمی ببرد و آن را بشناسد با این که ناصرالملک به او گفته بود اگر مقاومت کند از سلطنت خلع می شود. شاه وطن پرست بر مقاومت خود افزود و از قرارداد اسمی نبرد. برای شاه چه بالاتر از این که امروز نامش به نیکی برده شود، حوادثی که موجب بلندی نام می شود کم است و شاید در عمر کسی به این حوادث تصادف نکند. خوشبخت کسانی که از این حوادث استفاده کنند و بدبخت آنهایی که خود را مطیع پیشامد نموده و با هر ناملایمی بسازند. در سلسلهٔ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند، اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت

او آزادی نصیب ملت شد، و بعد احمد شاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت. ای کاش که این پادشاه جوانبخت به کودتا تسلیم نمی شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می کرد.* [۲]

وی پس از ستایش از سلطان احمد شاه، به رضاشاه پرداخت و از سیئات اعمال او به تفصیل سخن گفت. به نظر دکتر مصدق رضاشاه در تمام دوران سلطنتش حتی یک کار مفید نیز برای ایران انجام نداده بود:

... دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و بیست سال برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید. عقیده و ایمان رجال مملکت را از بین برد. املاک مردم را ضبط و فساد اخلاق را ترویج و اصل ۸۲ قانون اساسی را تفسیر نمود و قضات دادگستری را متزلزل کرد و برای بقاء خود قوانین ظالمانه وضع نمود. چون به کمیّت اهمیت می داد بر عدهٔ مدارس افزود، به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد، کاروان معرفت به اروپا فرستاد نخبهٔ آنها را ناتوان و معدوم کرد، اگر به تدریج که دختران ازمدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟[۳]

اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ واگر عمارتها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می رسید؟ من می خواستم روی خاک راه بروم و وطن را در تصرف دیگران نبینم. خانه ای در اختیار داشتن به از شهری'ست که دست دیگران است. این است کار سیاستمداران وطن پرست [مقصود سیاستمداران انگلیسی ست] که کسی را آلت اجراء مقصود قرار می دهند و پس از اخذ نتیجه از بردن او به مردم منّت می گذارند، و بر فرض که با هواخواهان این رژیم موافقت کنیم و بگوییم دیکتاتور به مملکت خدمت کرد در مقابل آزادی که از ما سلب نمود چه برای ما کرد؟[۴]

دکتر مصدق در ضمن گفت «آنهایی که می گویند در جلسهٔ نهم آبان ۱۳۰۴ **من توانستم اوضاع وخیم بیست ساله را پیش بینی کنم و دیگران نتوانستند، بیان واقع نیست. من ازجان خود گذشتم و همقطارانم از دادن یک رای نخواستند امتناع کنند**».[۵]

اگر دکتر مصدق پس از ۱۶ سال دوری از سیاست، در مجلس چهاردهم فرصت یافت آراء خود را دربارهٔ رضاشاه بیان کند، سید ضیاء الدین طباطبایی نیز پس از ۲۳ سال دوری از ایران، اینک به عنوان نمایندهٔ یزد در مجلس شورای ملی، توانست به سخنان والی فارس به هنگام کودتای ۱۲۹۹ پاسخ بدهد. وی از جمله خطاب به مصدق السلطنه گفت:

... شما بعد از ۲۳ سال ازمرحوم احمدشاه مدافعه می کنید درصورتی که شما همان کسی بودید

* تأکیدها در این مقاله، همه از نویسندهٔ این سطور است.

که در همین تریبون آنچه فحش و ناسزا و بی احترامی بود به احمدشاه کردید [اشاره به جلسهٔ طرح پیشنهاد انقراض قاجاریه] (دکتر مصدق – کی؟!) دیشب در نطقتان دیدم و بعد این جا آنچه توانستید مدح و تملق و چاپلوسی از والاحضرت [پهلوی] کردید (دکتر مصدق – کی؟!) در صورتی که علاء و تقی زاده مخالفت خودشان را اظهار کردند بدون این که تملقی بگویند. پس از مجلس شما رفتید چکمه بوسیدید و نتیجهٔ همین چکمه بوسی شما این بود که داماد شما، برادر زادهٔ شما [دکتر متین دفتری] که مجرم ترین رئیس الوزراهای این مملکت بود (دکترمصدق – به من چه؟) شما می خواستید دختر خودتان را بفرستید به وسیلهٔ دخترتان به او نصیحت کنید. بلی همان داماد شما که جوانهای این مملکت را به محبس کشید، قوهٔ قضاییهٔ این مملکت را محو کرد (دکتر مصدق – هوچیگری نکنید)، قوهٔ قضاییه را در اجرائیه مداخله داد. اینها یک حقایقی ست که باید گفته شود اینها را کسی فراموش نمی کند. باقی می ماند، بگذارید باقی بماند. شالودهٔ سعادت ایران ته ریزی شده بود. ولی من سردار سپه را رئیس الوزراء نکردم، من ریاست وزراء را به ایشان ندادم. من ایشان را به پادشاهی برنگزیدم. تمام ملت، تمام مملکت خدمات او را تا پنج سال بعد از حرکت من تقدیر می کرد وامروزهم مقتضیات مملکت را مناسب نمی دانم که یک قضیه ای که چند سال پیش در غیبت من پیش آمده امروز شما برای دشمنی من و عوام فریبی خودتان تجدید می کنید...، من مسؤولیت مسبّب بودن وقایع سوم حوت [اسفند] را به عهده می گیرم، در مقابل خدا، درمقابل تاریخ، در پیشگاه ملت ایران از این کودتا برای خودم بهره ای نبردم، جز یک مزاج علیل، نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم، دستم به خون کسی آلوده نشد، مال کسی را نبردم، خانهٔ کسی را خراب نکردم. فقط یک عده کسانی که معتاد نبودند در تاریخ زندگی خودشان حبس شوند، تحت نظر گرفتم [اشاره به توقیف عده ای از رجال درجهٔ اول مملکت در دوران رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین]. در آن روزهای تاریک تنها من و فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را از خرابی و تجزیه نجات دادم...[۶]

دکترمصدق در مجلس کوشید اعتبارنامهٔ سید ضیاء الدین طباطبایی نمایندهٔ یزد رد شود، ولی اعتبارنامه وی تصویب شد. و «آن گاه دکتر مصدق به او تبریک گفت و صورت یکدیگر را بوسیدند».[۷]

ناگفته نماند که سخنان دکترمصدق بر دل ما می نشست. ما با خود می گفتیم معلوم می شود که در دورهٔ قاجاریه – پیش از سلطنت رضاشاه – ایران کشوری مستقل بوده است و مردم از آزادی بهره مند بوده اند، و این رضاشاه بود که استقلال ایران را بر باد داد و آزادی را نیز از مردم گرفت. در دورهٔ قاجاریه رجال مملکت ما همه دارای عقیده و ایمان بودند، اگر در آن زمان تعداد مدارس در ایران کم بوده است، ولی همه ازکیفیت عالی

برخوردار بوده اند. این رضاشاه بود که بی توجه به کیفیت تدریس بر تعداد مدرسه ها افزود. و به همین دلیل است که سطح معلومات در مدارس ما تنزل کرده است، به علاوه او هر سال عده ای از جوانان را برای تحصیلات عالیه به اروپا می فرستاد و بر سر همه بابت این کار منّت می گذاشت، ولی این دانشجویان بیچاره را پس از بازگشت به ایران ناتوان و معدوم می کرده است. پس تأسیس دانشگاه تهران در زمان رضاشاه هم پایه و اساسی نداشته است، **و مهمتر از همه آن که رضاشاه با پول ما به نفع انگلیس راه آهن جنوب به شمال را ساخته است و...**

سالها گذشت. سلسله مقالاتِ «سیمای حقیقی احمدشاه قاجار» نوشتهٔ جواد شیخ الاسلامی درمجلهٔ یغما[۸] (در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۷) به چاپ رسید. در این مقاله ها با توجه به اسناد و مدارک معتبر داخلی و خارجی از سیمایِ حقیقیِ این شاهِ بی تدبیرِ رشوت ستانِ محتکری که از دولت انگلیس نیز ماهانه مقرری دریافت می کرده و در هر امری – حتی مسافرت به فرنگ – از مأموران سفارت انگلیس کسب اجازه می نموده است پرده برداشته شد. سه سال پیش نیز سیروس غنی در کتاب «ایران و برآمدن رضاشاه»[۹] بیشتر با تکیه بر اسناد خارجی، نه فقط آنچه را که شیخ الاسلامی دربارهٔ این «پادشاه وطن پرست» نوشته بود تأیید کرد، بلکه روشن ساخت که احمد شاه در لندن قرارداد ۱۹۱۹ را تأیید کرده بوده است. از سوی دیگر نویسندهٔ این سطور نیز مدتی پیش در اسناد آزاد شدهٔ دولت انگلیس، چند سند یافت که بی هر گونه تردیدی ثابت می کند رضاشاه علی رغم مخالفت صریح دولت انگلیس به احداث راه آهن جنوب به شمال مبادرت کرده، در حالی که انگلیس – به مانند دکتر مصدق – بر کشیدن راه آهن غرب به شرق ایران (ازخانقین به مرز هند) اصرار داشته است.[۱۰] به علاوه یکی دو ماه پیش نیز مهدی شمشیری کتاب ۷۳۰ صفحه ای خود را با عنوان شناخت مظفرالدین شاه و احمد شاه قاجار بر پایهٔ اسناد،[۱۱] فقط در ردّ این اظهارنظر دکتر مصدق در مجلس چهاردهم دربارهٔ این دو «پادشاه نامی» قاجاری منتشر کرده است:

> ... در سلسلهٔ سلاطین قاجار هفت نفر سلطنت نموده، که از آنها فقط دو نفر پادشاه نامی شده اند، اول مظفرالدین شاه است که در سلطنت او آزادی نصیب ملت شد، و بعد احمد شاه است که تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت. ای کاش که این پادشاه جوانبخت به کودتا تسلیم نمی شد و زودتر مقام سلطنت را ترک می کرد.*

* بدیهی ست دکتر مصدق در سال ۱۳۲۲، از آنچه جواد شیخ الاسلامی و سیروس غنی و دیگران از سال ۱۳۵۳ به بعد – به خصوص بر اساس اسناد خارجی – دربارهٔ احمد شاه نوشته اند نمی توانسته است آگاه باشد. ولی حداقل در

اما از حق نباید گذشت که سید ضیاء الدین با ذکر این عبارت دربارهٔ مصدق بی انصافی کرده است. مصدق و چکمه بوسی!: « **پس از مجلس، شما رفتید چکمه بوسیدید و نتیجهٔ همین چکمه بوسی شما این بود که داماد شما، برادرزادهٔ شما که مجرم ترین رئیس الوزراهای این مملکت بود... جوانهای این مملکت را به محبس کشید...** » . ناگفته نماند که در ماجرای ملی شدن نفت نیز تنی چند از همکاران صمیمی دکتر مصدق، ایرادهایی بر دکتر متین دفتری داشتند و حتی بعضی از ایشان او را «جاسوس» می خواندند،[۱۲] ولی اتهام «چکمه بوسی» بر دکتر مصدق ناروا می نماید.

البته می دانیم که پس از کودتای ۱۲۹۹ و رئیس الوزرایی سید ضیاء الدین، **دکتر مصدق از والیگری فارس با این استدلال استعفا داد که کودتا را کار دولت انگلیس می دانست و سید ضیاء الدین و رضاخان را مأموران آن دولت.** ولی سه ماه بعد از کودتا، پس از عزل سید ضیاء الدین، احمد شاه قوام السلطنه را به ریاست وزراء منصوب کرد، و وی مصدق السلطنه را به عنوان وزیر مالیه معرفی نمود. اما مصدق به علت وجود مستشار خارجی در وزارت مالیه در پذیرفتن وزارت مالیه تردید داشت، و به شرحی که خود وی نوشته است، سردار سپه - که درهمان کابینه وزیر جنگ بود - به خانهٔ او می رود و به مصدق می گوید من می خواهم در وزارت جنگ اصلاحاتی بکنم، شما نمی خواهید مالیه را به صورتی درآورید که من از

حد ملک الشعراء بهار که به مانند مصدق مخالف انقراض قاجاریه و مخالف رضاشاه بوده و در مجلس پنجم نیز نمایندهٔ مجلس شورای ملی بوده است، یا در حد میرزا حسن مستوفی الممالک رئیس الوزراء، و شاهرخ نمایندهٔ مجلس شورای ملی - دردورهٔ پادشاهی سلطان احمد شاه - از نقاط ضعف این پادشاه قاجاری مطلع بوده است.

ملک الشعراء بهار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی نوشته است چون شهرت پول پرستی احمد شاه در بین بعضی از افراد کابینهٔ صمصام السلطنه مطرح شده بود، شاه از وی خواست که از سمت خود استعفا بدهد که او نپذیرفت. وی همچنین نوشته است احمد شاه در عزل و نصب حکام ایالات و دیگر مأموران دخالت می کرد - چنان که بر خلاف نظر رئیس الوزراء، مشاور الملک را مأمور شرکت در مجلس صلح کرد.

بهار در سال ۱۲۹۶ در قصیدهٔ «شه نادان» از سلطان احمد شاه، در زمان سلطنتش، این چنین یاد کرده است:

زین شه نادان امید ملکرانی داشتن   هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
کذب و جُبن و احتکار و خست و رشوت خوری   هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن...
کی سزد از ارتجاعی زاده قانون پروری   کی سزد از گرگ امید شبانی داشتن...
شاه تن پرور به تخت اندر بدان ماند درست   ماده گاوی زین و برگ از زرّ کانی داشتن...[۱۰]

دکتر مصدق به یقین می دانسته است که احمد شاه به علت احتکار غلات مورد نیاز مردم در سال قحطی، مردم او را «احمد علاف» می خوانده اند. یا چگونه ممکن است دکتر مصدق از رشوه گرفتن وثوق الدوله و دو تن از وزیران کابینه اش برای امضاء قرارداد ۱۹۱۹ آگاه بوده باشد، ولی نمی دانسته است که سلطان احمد شاه برای آن که وثوق الدوله را به نخست وزیری بگمارد ازدولت انگلیس ماهانه مقرری دریافت می داشته است و جز آن.

کار و عمل شما به نفع مملکت استفاده نمایم. مصدق پیشنهاد رضاخان سردار سپه را می پذیرد. در حالی که در مدت سه ماهی که از کودتا گذشته بوده است، هیچ کار قابل ذکری از سردار سپه (عامل شمارهٔ یک یا دو کودتای انگلیسی ۱۲۹۹، به عقیدهٔ دکتر مصدق) – به جز شرکت مؤثر در کودتا و تصرف تهران و صدور اعلامیهٔ «حکم می کنم» – به منصه ظهور نرسیده بوده است که همکاری مصدق را با سردار سپه توجیه تواند کرد. از آن پس دکتر مصدق و سردار سپه را – مقارن دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی – در کنار یکدیگر می بینم. وی بار دیگر به پیشنهاد سردار سپه، والی آذربایجان می شود.[۱۳] دکتر مصدق به یقین به رئیس الوزرایی سردار سپه در مجلس رأی مثبت داده بوده است. سردار سپه نیز در روزهای آغاز دوران رئیس الوزرایی خود، مصدق را به عنوان فرد شاخص کمیسیون مشورتی رئیس الوزراء بر می گزیند. دکتر مصدق در احتلاف بین سردار سپه و ولیعهد نقش میانجی را برعهده می گیرد. وی با پیشنهاد تغییر سلطنت به جمهوریت که خواست رضاشاه و اکثریت مجلس بود، مخالفت نمی کند. وقتی سردار سپه رئیس الوزراء به اعتراض و قهر به بومهن می رود، دکتر مصدق از جمله چند تنی بوده است که به بومهن می رود و رئیس الوزراء را به تهران بر می گردانند و بر مسند ریاست وزراء می نشانند. به علاوه، دکتر مصدق با سلب فرماندهی کل قوا از احمد شاه و سپردن آن به سردار سپه – که مخالف قانون اساسی بوده است – نیز موافقت می کند. حتی به روایت دکتر مصدق، رضاشاه در آغاز سلطنتش ریاست وزراء را نیز به وی پیشنهاد کرده بوده که او نپذیرفته بوده است.[۱۴] ظاهراً مقصود سید ضیاء الدین از «چکمه بوسی»، اشاره است به نزدیکی دکترمصدق با سردار سپه تا پایان دوران رئیس الوزرایی وی. ولی چنان که می دانیم مصدق و چهار تن دیگر از نمایندگان مجلس شورای ملی (مدرس، تقی زاده، علاء، و دولت آبادی) با پیشنهاد انقراض قاجاریه درمجلس مخالفت می کنند. در بین این پنج تن، اقدام حسین علاء و دولت آبادی از این جهت بسیارقابل توجه است که این دو تن را مثل نمایندگان اکثریت مجلس، شب پیش از طرح این پیشنهاد در مجلس شورای ملی به خانهٔ سردار سپه برده بودند تا آن طرح را امضاء کنند. آن دو به خانهٔ سردار سپه می روند و پس از خواندن طرح، آن را امضاء نمی کنند و خانهٔ رئیس الوزراء را ترک می کنند و روز بعد هم در مجلس به پیشنهاد انقراض قاجاریه رای نمی دهند و حادثه ای هم برای آن دو پیش نمی آید.[۱۵] **تا آن جا که بنده به یاد دارم حسین علاء هرگز در جزء «افتخارات» خود این موضوع را بر زبان یا قلم نیاورده است که من کسی بودم که چنین و چنان کردم!**

از آنچه گذشت به نظر می رسد که سیاست پیشگان و سیاستمداران، اگر نه در تمام

موارد، لااقل در مواردی برای غلبه بر حریف سخنانی بر زبان می آورند که با واقعیت سازگار نیست، که یکی ازآنها همین نسبت «چکمه بوسی» ست به دکتر مصدق از سوی سید ضیاء الدین. همچنین است برخی از اظهارات دکتر مصدق دربارهٔ رضاشاه در مجلس چهاردهم. یا جواب وثوق الدوله به دکتر مصدق در مجلس ششم، هنگامی که دکتر مصدق، او را به دریافت رشوه برای امضای قرارداد ۱۹۱۹ متهم ساخت، وثوق الدوله گفت اگر از این بابت پولی به آقای دکتر مصدق رسیده است به من هم رسیده![۱۶] و چنین است تفاوت آشکار بین سخنان خمینی در پاریس، به هنگامی که فقط آیت الله بود، و سخنانش در تهران، پس از در دست گرفتن قدرت، و دهها و صدها شاهد دیگر.

البته این موضوع نه منحصر به دکتر مصدق و وثوق الدوله است و نه منحصر به ایران. زیرا «سیاست» را با «اخلاق» کاری نیست. در همین کشور امریکا ما بارها شاهد بوده ایم که هر یک از کاندیداهای ریاست جمهوری درمبارزات انتخاباتی برای جلب مردم وعده هایی به آنان داده اند که پس از پیروزی در انتخابات، برخی از آن وعده ها را که از اول می دانسته اند عملی نیست مطلقاً دنبال نکرده اند. به بعضی ازوعده ها پس از جلب موافقت حزب رقیب درکنگره جامهٔ عمل پوشانده اند، بعضی از آنها را هم با تغییر شرایط زمانه – حتی در فاصلهٔ دو سه سال – عملی ندیده اند، و گاهی هم از نظر سیاست بین المللی صلاح کشور را درآن دانسته اند که برخلاف آنچه گفته بودند عمل کنند.

شاهدی دیگر برای اثبات این مدعا آن است که دکتر مصدق در مجلس چهاردهم، ضمن پیشنهاد طرح «تحریم مذاکرات نفت» به عنوان عکس العمل در برابر تقاضای دولت شوروی برای امتیاز نفت شمال، به قرارداد دارسی و قرارداد جدیدی که در زمان رضاشاه به امضاء رسیده بود نیز پرداخت. وی به قرارداد دارسی و امضاءکنندگان آن: مظفرالدین شاه، اتابک (امین السلطان)، نصرالله خان مشیرالدوله، و نظام الدین غفاری مهندس الممالک، و رشوه گرفتن صدراعظم و وزیران، ایرادی نداشت.* او قرارداد دارسی را برای این مطرح ساخت تا بتواند آراء خود را دربارهٔ زیانهای قرارداد ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ که به تمدید قرارداد دارسی انجامیده بود بیان کند. اظهارات وی را در همین مقاله در صفحات بعد آورده ام. دکتر مصدق از جمله به این موضوع تأکید کرد که:

«تا وقتی که شرکت نفت به دولت عایداتی می داد دولت حرفی نمی زد، ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد... صدای دولت درآمد».

* متن قرارداد دارسی در ۱۸ فصل، در بخش «برگزیده ها» ی این شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است.

دکتر مصدق چنان که ملاحظه می کنید گفته است تا شرکت نفت «به دولت عایداتی می داد دولت حرفی نمی زد، ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد... صدای دولت درآمد». این موضوع کاملاً نادرست است. زیرا سردار سپه، هم در زمان رئیس الوزرایی خود، و هم در دوران سلطنتش، و هم دولت ایران در زمان پادشاهی رضاشاه از سال ۱۳۰۶ به بعد دربارهٔ ضرورت تجدید نظر در قرارداد دارسی که منافع ایران در آن تأمین نشده بود، بدین شرح اقدام کرده بودند، که دکتر مصدق به یقین نیز از آنها آگاه بوده است:

۱- سردار سپه رئیس الوزراء پس از پایان سفر جنگی خوزستان و برچیدن بساط شیخ خزعل، به دعوت اولیای شرکت نفت از تأسیسات نفت در مسجد سلیمان و آبادان بازدید کرده و آراء خود را به اجمال دربارهٔ قرارداد دارسی در سفرنامهٔ خوزستان (چاپ ۱۳۰۳ خورشیدی)* نوشته است. سپس همان مطالب را ابوالفضل لسانی در کتاب طلای سیاه یا بلای ایران* (تاریخ چاپ، حدود سال ۱۳۲۸) - که کتاب پر خواننده ای بود - نقل کرده است. دکتر مصدق در زمان سفر رئیس الوزراء به خوزستان، نمایندهٔ مجلس شورای ملی و شاهد مخالفتهای اقلیت مجلس به ریاست سید حسن مدرس با این سفر جنگی، و پاسخهای سردار سپه و نمایندگان اکثریت بوده است. البته وی در آن مجلس نه له و نه علیه این سفر جنگی سخنی نگفته است، از اقلیت مجلس هم نبوده است، ولی از کمّ و کیف قضایا، هم در مجلس شورای ملی و هم از طریق روزنامه های طرفدار اقلیت و اکثریت مطلع بوده است.

۲- رضاشاه در آبان ۱۳۰۷، در آغاز سلطنتش همراه ۱۳۰ تن برای افتتاح راه شوسهٔ تهران - خرم آباد - اندیمشک به خوزستان رفت. در این موقع شرکت نفت از آنان به مدت یک هفته دعوت کرد که از تأسیسات نفتی بازدید کنند. همراهان شاه به دستور وی به بازدید از تأسیسات پرداختند، ولی خود او به دلیل آن که هم قبلاً از این تأسیسات بازدید کرده بود و هم به علت این که از نحوهٔ عمل شرکت نفت راضی نبوده است این دعوت را نپذیرفت. رضاشاه پیام خود را در این باب به مصطفی فاتح ابلاغ کرد تا وی رسماً به اطلاع رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت برساند. این مطلب درکتاب پنجاه سال نفت ایران تألیف مصطفی فاتح (طبع ۱۳۳۵) چاپ شده است. البته بدیهی ست که دکتر مصدق تا

* سفرنامهٔ خوزستان در نسخه های معدودی چاپ شد و در اختیار افراد شناخته شده ای - از طرفداران سردار سپه و مخالفان احمد شاه - گذاشته شده بود. اگر این کتاب در سال ۱۳۰۳ به دست دکتر مصدق نرسیده باشد، به احتمال قوی در فاصلهٔ سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۲۳ (در مجلس چهاردهم) وی به این کتاب دسترسی پیدا کرده بوده است.

* این کتاب پرخواننده را به یقین دکتر مصدق پیش از آن که به نمایندگی مجلس شانزدهم انتخاب شده باشد خوانده بوده است.

پایان دوران نخست وزیری اش در مرداد ۱۳۳۲ از این کتاب نمی توانسته است اطلاعی داشته باشد، ولی به یقین پس از دوران نخست وزیری و در ایام اقامت اجباری در احمد آباد، نمی توانسته است از چنین کتاب مهمی در موضوع نفت بیخبر بوده باشد.

سؤال این است که چرا وی در مجلس چهاردهم به کتاب اول، و در خاطراتش که در سال ۱۳۴۰ نوشته به هر دو کتاب حتی اشاره ای هم نکرده است.

۳- به علاوه دولت ایران نیز، در زمینهٔ ضرورت تجدید نظر در قرارداد دارسی -از سال ۱۳۰۶ به بعد چند بار اقدام کرده بوده است که در کتاب پنجاه سال نفت ایران مذکور است. خلاصهٔ این اقدامات را در صفحات بعد نقل کرده ام.

از سیاستمداری کهنه کار که موضوع نفت ایران را از سال ۱۳۲۲ به بعد مستمراً تعقیب می کرده است مسکوت گذاشتن این سه موضوع غیر قابل توجیه می نماید، مگر این که بگوییم این نوع سخنان در جوِّ ضدِ رضاشاهیِ آن سالها خریداری نداشته است.

بدین جهت آنچه را که سردار سپه در سفرنامهٔ خوزستان، و مصطفی فاتح در پنجاه سال نفت ایران در این باب نوشته اند به اختصار در این مقاله نقل می کنم تا لااقل آیندگان به دور از برداشتهای خاص برخی از تاریخ نگاران ما به آنها دسترسی داشته باشند.

بازدید سردار سپه از تأسیسات نفتی مسجد سلیمان و آبادان

رضا خان سر دار سپه رئیس الوزراء، پس از آن که علی رغم کوشش دولت انگلیس و احمد شاه و نمایندگان اقلیت مجلس پنجم و «کمیتهٔ سعادت» توانست به خودمختاری شیخ خزعل، شیخ تحت الحمایهٔ انگلیس در منطقهٔ نفتخیز خوزستان پایان بدهد، در روزهای آخر اقامت خود در خوزستان و پیش از آن که در ۲۲ آذر ۱۳۰۳ به دزفول حرکت کند، به دعوت رئیس کمپانی نفت ایران و انگلیس از حوزهٔ نفتی خوزستان بازدید به عمل آورد. وی در سفرنامهٔ خوزستان مشاهدات و نظریات خود را دربارهٔ نفت و قرارداد دارسی به اجمال تمام نوشته که حائز کمال اهمیت است. وی در آغاز سفرنامه، علت طغیان شیخ خزعل را در یک عبارت خلاصه کرده و نوشته است مقصود آنها **«استقلال معادن نفت جنوب و کوتاه کردن دست ایرانی از منافع آتیهٔ آن»**[۱۷] بود.

ناگفته نماند که تا آن تاریخ ظاهراً هیچ یک از رجال دوران قاجاری از وجیه المله و غیر وجیه المله، مطلقاً اشاره ای به خوزستان، اهمیت مسألهٔ نفت، و تمرد خزعل نکرده بودند و چنین می نماید که آنان خوزستان را، در عمل، بخشی از خاک ایران نمی دانستند. تأکید سردار سپه به مسألهٔ نفت در سال ۱۳۰۳ بسیار قابل توجه است.

اشاراتی به قرارداد دارسی

سردار سپه در زیر عنوان «نفت» نوشته است:

رئیس کمپانی نفت ایران وانگلیس دعوت کرده بود که از معادن بازرسی کنم. بعد از تماشای شوسرا بدره خزینه که نقطه ای ست در کنار رودخانهٔ گرگر و جسری متحرک نرده بسته اند آمدیم. از این محل عمارت و مؤسسات کمپانی شروع می شود و تا سر معدن ۳٦ میل مسافت است. پیاده شدیم. ناهار در این مکان پذیرایی کردند و در اطاقهای خیلی مزین و مجلل ما را فرود آوردند. امثال این اطاقها و وسایل راحت در خوزستان دیده نمی شود و ما بعد از طهران جایی به این پاکیزگی و مهیایی ندیده، حتی در سر میز صحیحی غذا صرف نکرده بودیم. خیلی اسباب تأسف من شد که در یک ایالت هموطنان من آن طور که می دانیم زندگی کنند و خارجیان به این خوبی اسباب راحتی خود را فراهم می سازند. یک دستگاه تصفیهٔ نفت هم در این محل نصب است. همه چیز در این ابتدای معادن دلالت می کرد بر این که وارد سرزمین کار و علم عملی شده ایم. معلوم بود که محیط دارد عوض می شود... از این محل راه را برای معدن در نهایت نظافت و خوبی شوسه کرده اند و خط آهن کشیده اند که در آن یک ماشین کار می کند و مسافرین را به مرکز معادن می رساند. هر چند اصرار کردند که با خط آهن این قسمت راه را طی کنیم نپذیرفتم، زیرا که جادهٔ اتومبیل رانی در نهایت همواری و پاکیزگی بود ومن اتومبیل خود را ترجیح می دادم... .

اتومبیل ما را از جلگه به دامنهٔ کوهسار رسانید. صد فرسخ درکوه بودیم، اما صافی راه ابداً تغییری نیافت و زحمتی در عبور کوهستان ندیدیم. این جبال که در اطراف مسجد سلیمان واقع است هر یک ذخیرهٔ عظیمی از نفت در بطون خود دارند و در شکل خاک آثار معدنی و بوی اطراف محسوس می شد در آن آب آتش نهاد سیر می کنیم، ناگاه ستونی ازدود سیاه در افق نمایان گردید که آسمان اطراف را تیره و تار کرده بود. در این جا لوله های بسیار پیدا شد که سطح زمین را زره پوش کرده. این قطعه خاک غرق آهن و فولاد است.

سر معدن را این جا بسته بودند در نقاط مختلف خانه ها و عمارات متنوعه دیده می شد... علائم و بیرق دولت ایران همه جا دیده می شد... همش کمپانی سعی داشت به بهترین وجهی اسباب راحت و تماشای ما را فراهم سازد... در تمام مدتی که تفرج و توقف من در این نقاط طول کشید حالتی مخلوط از تحسین و تأسف در خود احساس می کردم تحسین بردست توانای صنعت و علم، و تأسف به رجال و بینوایان اطراف که در خانه های خراب شوشتر و دزفول و محمره خزیده اند و کوچکترین وسیله برای تخفیف مشقات زندگی خود ندارند و سرمایهٔ این سرزمین یعنی از میان لوله های دراز قطور به جیب دیگران بریزد و هیچ فایدهٔ عمومی به ساکنین اطراف نمی رسد.

با این که خاک پر قوّت خوزستان طوری ست که با مختصر کوشش ممکن است آن را به گلستانی مبدل کرد، در تمام توقف و سفر خود در این ایالت یک دانه گل که دل را سرور ببخشد ندیدم. اما در مسجد سلیمان در میان نفت و قیر باغچه ها و گلکاریهای مطبوع در جلو خانه ها به نظر می رسید که تنها تماشای آنها برای تفریح هر دماغ خسته و فرسوده کافی ست. چون کمتر گلی ممکن است در این هوا و با این خاک دوام کند از نباتات متناسب مثل کرچک و غیره نقشه و طرحهایی ترتیب داده اند که به خودی خود جالب توجه است. اما ناگفته نماند که عمارت قشنگ و عالی مذکور فقط منحصر به رؤساء و کارکنان انگلیسی این معدن است. ایرانیان و عملجات بختیاری و لر و غیره که عده شان متجاوز ازده هزار نفر است دارای منزل لایقی نیستند.

رئیس کمپانی مرا هدایت کرد به یکی ازآپارتمانها که در بلندی و دامنهٔ کوه بود و همراهان را هر یک به محل مخصوصی برد و به قدر کفایت وسایل راحتی آنان را فراهم آورد. در هر عمارتی خدمه و پیشخدمتهای مخصوص معین شده بودکه مراقب خدمت باشند و به هیچ وجه در پذیرایی قصوری به عمل نیاید... همراهان را اجازه دادم که استراحت کنند. خودم مدتی تنها به فکر مشغول شدم و این نقطه را با نقاط دیگر خوزستان مقایسه می کردم. پیشخدمت را گفتم آب بیاورد. درگیلاس بلور آبی آورد که در صفا و روشنی مانند آن را در این محل انتظار نداشتم. معلوم شد از رود کارون که در مسافتی بعید است آورده و در این مکان تصفیه می نمایند. فردا صبح رئیس کمپانی دعوت نمود که چاههای نفت و کارخانه های مختلف را تماشا کنیم. منظرهٔ خارج جلوهٔ فوق العاده داشت. ستون دودی که روز قبل دیده بودیم معلوم شد نفتی ست که علی الدوام آتش می زنند که هوای این نقطه قابل استنشاق شود. این آتش دائمی که دهانهٔ آن چندین ذرع مربع است و دود غلیظ و تنومندش فضایی وسیع را تاریک کرده و واقعاً نشانی از جهنم موعود و آتش فشانهای معدود روی زمین است...

این امتیاز [دارسی] نیز از عجایب کارهای قاجاریه است. هیچ نکتهٔ جدی و عمیقی در امتیازنامه دیده نمی شود که دلالت بر تعمق و تفکر درباریان ایران داشته باشد..مگر یک نکته ای که خنده آور است. شاه و وزراء ایران بعد از گم کردن مرکوب، به فکر پالانش افتادند و به کمپانی گفته اند چون دولت علیه از نفت قصر شیرین و دالگی و شوشتر سالی دو هزار تومان استفاده می کرده، و پس از این امتیاز محروم خواهند ماند، باید مبلغ مزبور را کمپانی جبران نماید. مسیو دارسی هم حاتم بخشی کرده و دو هزار تومان را علاوه بر حق الشرکه بر عهده گرفته است که به خزانهٔ عامره تقدیم دارد.

نفت این سرزمین به قدری زیاد و خوب است که نظیری برایش معلوم نیست. بعد از تماشای معدن کثرت نفت ثابت می کرد اغلب چاهها را مُهر کرده و علامت زده و بسته بودند زیرا که پس

از فراهم آوردن مقدمات استخراج معلوم کرده اند که میزان نفت به قدری ست که صدور آن امکان پذیر نیست و مجبور خواهند بود بالاخره آتش بزنند. پس مسدود بودن را بهتر دیده اند. چاههای این محوطه را باید به سه نوع تقسیم نمود...

رئیس کمپانی می گفت در تمام عالم چنین معدنی وجود ندارد و به شهادت متخصصین سایر ممالک که به تفتیش و معاینه آمده اند طرز استخراج و وسایل تصفیهٔ ما را هیچ مؤسسه ای در عالم ندارد و حتی امریکا که در این قبیل امور پیشقدم است...

در ایام جنگ نفت و بنزین این کارخانه بحریهٔ انگلیس را در شرق احیاء کرد و به برکت نفت توانست بحر عمان و خلیج را از تعرض دشمن مصون داشته و سواحل دجله و فرات را صاحب شود...

شب دوم رئیس کمپانی از من و همراهانم به شام در منزل شخصی دعوتی کرد. رؤسای انگلیسی از نایب رئیس و دفتردار و غیره در سر میز شام حاضر شدند.

سپس سردار سپه در باب جغرافیای آبادان و نفت نوشته است:

رئیس کمپانی نفت دعوت کرده بود که در موقع ورود به محمره به آبادان بروم و تماشای تصفیهٔ نفت را تکمیل کنم... اهالی آبادان و عملجات نفت استقبال و اظهار نهایت شادمانی نمودند. در این جا کمپانی نفت کارخانه های بزرگ برای تصفیه برقرار ساخته است. نفت مسجد سلیمان بعد از تصفیهٔ ابتدایی در لوله هایی که به طول ۱۵۰ میل در امتداد کارون کار گذاشته شده جریان یافته و از بهمنشیر گذشته به این نقطه واصل می گردد. این جا در کارخانه های بزرگی که برای تصفیه از بزرگترین تأسیسات است پاک شده و با کشتی نقّالهٔ کوچک و بزرگ به هند و لندن و سایر نقاط حمل می شود. عدهٔ کشتیهای کمپانی ۳۳۳ است که ۶۷ عدد از آنها مخصوص مواد نفتی ست...

بر طبق راپرت کمپانی عدهٔ مستخدمین کل شرکت از این قرارند: ایرانی ۲۳۰۰۰، اروپایی و امریکایی قریب ۱۰۰۰، هندی و غیره ۵۰۰۰.

در امتیاز نامه مخصوصاً مقیّد است که جز مهندسین و متخصصین تمام عملجات و کارگران معادن و کارخانه ها بایستی رعیت ایران باشند. این پیش بینی از نکات برجستهٔ امتیازنامه است، هم برای ایرانیانِ آن صفحات کاری و محل استفاده پیدا می شود و هم کمپانی توفیق اجباری یافته و مستخدمین هوشیار و صمیمی به دست می آورد زیرا که بدیهی ست ملت ایران مخصوصاً برای کارهایی که در مملکت خودشان جریان دارد بر سایر ملل از قبیل هندی و غیره ترجیح دارند و به زودی ممکن است جای متخصصین جزء را بگیرند. اما این در صورتی ست که رؤسای خارجی آنها را طوری تربیت کنند که بتوانند به آن مقامات برسند. نه این که از بازوی آنها کارگرفته و دماغ آنها را به عمل وارد نکنند.

بعضی از عملجات شکایت می کردند که اقدامات کمپانی نسبت به آنها رضایت بخش نیست به سایر ملل ترجیحی می دهند که ابداً سزاوار نیست....

بعد از صرف ناهار و چای با وجود باران شدید و درشتی که حتی بهار هم در روی فلات ایران نظیرش دیده نمی شود از آبادان بیرون آمدیم و باز با همان کشتی در شط العرب سیر کرده وارد منزل شدیم.[۱۸]

سردار سپه آن گاه به مسألهٔ دخالت انگلیس ها در امور ایران پرداخته و اصل و ترجمهٔ بعضی از اسنادی را که مؤید این امر است در سفرنامهٔ خود آورده است.

رضاشاه دعوت شرکت نفت را نپذیرفت

سردار سپه رئیس الوزراء پس از سفر جنگی به خوزستان و نجات این منطقهٔ نفتخیز در سال ۱۳۰۳، پس از مدتی کوتاه چنان که می دانیم به مقام سلطنت رسید. وی بار دیگر و به مقصودی دیگر به خوزستان رفت. مصطفی فاتح در این باب نوشته است:

هنگامی که راه شوسهٔ تهران – خرم آباد – اندیمشک ساخته و تمام شده بود، شاه برای افتتاح آن مسافرتی در آبان ۱۳۰۷ به خوزستان کرد. تیمورتاش وزیر دربار و غالب نمایندگان مجلس و همهٔ وزیران و عده ای از سرشناسان و کهنه سیاستمداران و بازرگانان همراه بودند. پس از ورود شاه به اهواز، شرکت نفت دعوتی کرد که از مؤسسات نفت بازدیدی به عمل آید. شاه به طور عمد از قبول دعوت مزبور خودداری کرد ولی به کلیهٔ همراهان که عدهٔ آنها از یک صد و سی نفر متجاوز بود دستور داد که دعوت مزبور را قبول نمایند.

همراهان در طی یک هفته از مسجد سلیمان و آبادان بازدید نمودند و از عظمت دستگاه نفت و ثروت سرشاری که به دست بیگانگان صادر می شد اطلاعاتی به دست آوردند. پس از خاتمهٔ این بازدید و مراجعت همراهان به تهران، شاه فقید یک روز صبح زود نویسندهٔ این سطور را در اهواز احضار و پیغامی که مفادش به شرح زیر است بیان و دستور داد که پیام مزبور را به رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت در لندن ابلاغ گردد. موقعی که او این پیغام را بیان می کرد جعفرقلی خان سردار اسعد، شکوه الملک، سپهبد یزدان پناه، معاون الدوله غفاری حضور داشتند و بیانات او به شرح زیر بود:

در این سفر من عدهٔ زیادی از سرشناسان ایران را به همراه خود آوردم که در جشن افتتاح راه خرم آباد شرکت کنند و ضمناً بازدیدی هم از مؤسسات شرکت نفت بنمایند. من می خواستم که اینها بیایند و با چشم خود ببینند که شرکت نفت چه مؤسسات بزرگی در خوزستان برای استخراج و تصفیهٔ منابع عظیم نفت ما ایجاد کرده است و چه سود سرشاری از آن می برد و چه وجه ناچیز و ناقابلی به ما که صاحبان اصلی این نفت هستیم می پردازد. من خودم دعوت شرکت را قبول نکردم

زیرا اولاً چند سال پیش همهٔ مؤسسات را بازدید کرده بودم و ثانیاً چون از عملیات شرکت نفت در ایران راضی و خشنود نیستم دعوت آنها را رد کردم. اولیای شرکت نفت باید بدانند که دولت و ملت ایران از امتیازنامهٔ دارسی راضی نیست و باید هر چه زودتر امتیاز جدیدی که منافع ایران را به نحو اکمل تأمین نماید تنظیم گردد. این نکته را دولت در گذشته چند بار متذکر شده است و اکنون من صراحةً می گویم که اولیای شرکت باید به اصلاح این امر بپردازند و چنان که غفلتی کنند مسؤولیت عواقب امر متوجه خود آنها خواهد بود. ایران نمی تواند بیش از این تحمل کند که عواید سرشار نفت آن به جیب بیگانگان برود و خود از آن محروم باشد. لازم است به فوریت آنچه گفته شد به اولیای شرکت در لندن ابلاغ گردد.

پس از ایراد بیانات فوق شاه به نویسنده تأکید کرد که پیغام را خوب به ذهن خود بسپارم و مخصوصاً جملهٔ آخر پیغام را دو سه بار تکرار کرد که اهمیت آن آشکار باشد.[۱۹]

معلوم می شود رضاشاه از آغاز سلطنتش، می کوشیده است در قرارداد دارسی به نفع ایران تجدید نظر به عمل آید. پیام رسمی وی به رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت به توسط مصطفی فاتح که، اگر اولیای شرکت نفت در تأمین منافع ایران اقدام نکنند خود مسؤولیت عواقب این کار را باید به عهده بگیرند، از صراحت کامل برخوردار است.

مذاکرات دولت ایران با شرکت نفت

فاتح نوشته است:

موقعی که کدمن به ریاست هیأت مدیرهٔ شرکت نفت انتخاب گردید کم و بیش خود را مجهز بر این می دید که با دولت ایران رسماً وارد مذاکره شده و اختلافات گذشته را رفع نموده و تجدید نظری در امتیاز دارسی بنماید، ولی آنانی که وارد در کار بودند، می دیدند که نظریات کدمن با سایر مدیران شرکت متفاوت است و آنچه را او می خواهد و صلاح می داند با آنچه دیگران نظر می دهند تفاوت بسیار دارد.

در اوایل سال ۱۹۲۹ کدمن مسافرتی به تهران کرد و مدتی در تهران توقف نمود و پیشنهادهایی هم برای ایجاد ترتیب جدیدی بین دولت و شرکت تقدیم نمود. در طی نطقی که کدمن چند ماه پس از این مسافرت در مجمع عمومی شرکت ایراد نمود چنین گفت:

« پس از بازدیدی که از عملیات شرکت در جنوب ایران کردم عازم تهران شده و چند مرتبه افتخار شرفیابی به حضور شاه را داشتم. بسیاری از مسائل مهمی که مربوط به نقشه های شرکت در آینده می باشد با وزیران در میان گذاشته و مذاکره کردم. این مذاکرات توأم با حسن نیت و صراحت بود و امیدوارم که مآلاً منتهی به حل مسائل متعددی که در بین هست شده و موجب تحکیم

منافع و روابط بین طرفین شود».

در مذاکراتی که در فوق به آن اشاره شده است تیمورتاش وزیر دربار و نصرت الدوله و داور شرکت داشتند و پیشنهادهای کدمن عبارت از این بود که دولت ایران در شرکت نفت ایران و انگلیس سهیم شده و درآمد آن محدود به عملیات شرکت در ایران نباشد، بلکه در کلیهٔ عملیات مزبور چه در داخل و چه در خارج ایران شریک و سهیم باشد. کدمن معتقد بود که اگر دولت ایران در شرکت نفت سهیم گردد اختلافات گذشته از میان رفته و در آینده هم اختلافی پیش نخواهد آمد و هنگامی که دولت ایران مانند دولت انگلیس در امور شرکت ذی علاقه شود از بذل همه گونه مساعدت دریغ نخواهد کرد و اصولاً مردم ایران خود را صاحب سهم در شرکت دانسته و در ترقی و پیشرفت آن نهایت کوشش را به عمل خواهند آورد. پیشنهاد کدمن این بود که بیست درصد از سهام شرکت مجاناً به دولت ایران واگذار شود مشروط به این که دولت حق انتقال آن را به غیر نداشته باشد و حوزهٔ امتیازیه محدود به یک صد هزار میل مربع بشود و برای هر تن نفت که استخراج می شود دو شیلینگ حق الامتیاز به دولت پرداخته شود و انحصار لوله کشی به خلیج فارس ملغی گردد و مدت امتیاز هم سی سال تمدید گردد ولی طرفین حق داشته باشند که در ۱۹۶۱ (یعنی موقع ختم امتیاز دارسی) قرارداد را لغو نمایند.

نمایندگان دولت پیشنهاد متقابلی به لرد کدمن دادند که عبارت بود از واگذاری بیست و پنج درصد سهام شرکت به ایران و حق انتخاب دو نفر مدیر در هیأت مدیرهٔ شرکت با همان حقوقی که مدیران انتخاب شده از طرف دولت انگلیس دارا هستند.

پس از وصول پیشنهاد متقابلهٔ فوق لرد کدمن به لندن مراجعت کرد تا با همکاران خود در این باره مشورت نماید و وزیر دربار هم نامه ای به کمیسر دولت مرحوم عیسی فیض نوشت....[۲۰]

بدین ترتیب تردیدی باقی نمی ماند که برخلاف نظر دکتر مصدق، دولت ایران، در زمان پادشاهی رضاشاه چند بار، عدم رضایت خود را از قرارداد دارسی و ضرورت تجدید نظر در آن را – به منظور تأمین منافع ایران – با مقامهای شرکت نفت در میان گذاشته بوده و این مذاکرات همچنان تا سال ۱۳۱۲ ادامه داشته است.

*

کاهش حق السهم ایران و عکس العمل دولت ایران

نه فقط مذاکرات با شرکت نفت طی چند سال به نتیجه ای نرسید، « بلکه در ۱۵ خرداد ۱۳۱۱ شرکت نفت انگلیس و ایران به وزارت دربار و وزارت دارایی اطلاع داد که حق امتیاز سال ۱۹۳۱ دولت ایران از درآمد خالص نفت سیصد و شش هزار و هشتصد و دوازده لیره می باشد» که از مبلغ حق امتیاز سال ۱۹۳۰ (۱۲۸۸۰۰۰ لیره)، کمتر بود، در

حالی که در سال ۱۹۳۱ مقدار بیشتری نفت استخراج و صادر شده بود. تیمورتاش در ۱۷ خرداد طی نامه ای به شرکت نفت نوشت «که این مبلغ به قدری ناچیز است که دولت ایران ترجیح می دهد از قبول آن خودداری کند» و «خزانه داری ایران طی یک نامه به بانک نشنال نوشت ۳۰۶۸۱۲ لیره حق امتیاز ایران به حساب شرکت مرکزی نفت در لندن بازگردانده شود».[۲۱]

شدت عمل نا به جای رضاشاه: لغو قرارداد دارسی

«سرانجام رضاشاه که از بی نتیجه ماندن گفتگوهای چند ساله با شرکت نفت خشمناک بود، در شب ششم آذر ۱۳۱۱ در جلسهٔ هیأت دولت پروندهٔ مذاکرات نفت را در میان شعله های آتش بخاری انداخت و دستور لغو امتیاز دارسی را به وزیران داد».[۲۱] «در همان جلسهٔ شب ششم آذر هیأت دولت اعلامیهٔ لغو امتیاز قرارداد دارسی را صادر کرد و عصر روز هفتم در روزنامه های تهران به چاپ رسید. تقی زاده وزیر دارایی هم لغو قرارداد را طی نامهٔ ۳۶٤۸۶، فردای آن شب به شرح زیر به جاکسن مدیر مقیم اطلاع داد:

«وزارت مالیه - تاریخ ٦ آذرماه ۱۳۱۱ نمره ۳٦۲۸٤

شرکت نفت انگلیس و ایران - آقای جکسن مدیر مقیم

دولت ایران مکرر به اطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده است که امتیاز دارسی مورخهٔ ۱۹۰۱ مسیحی مصالح و منافع مملکت ایران را تأمین نمی نماید و لازم می دانست هرچه زودتر پایهٔ روابط دولت شاهنشاهی و کمپانی بر اساس تازه ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد، گذارده شود. معایب و نواقص امتیازنامهٔ دارسی و عدم توافق آن با منافع ایران به طوری که مکرر خاطرنشان شده، جای هیچ تردید نیست و البته دولت ایران حقاً و منطقاً نمی تواند خود را ملزم به مقررات امتیازنامه ای که قبل از استقرار رژیم مشروطیت داده شده، با طرزی که این گونه امتیازات در آن زمانها تحمیل و اعطاء می شد، بداند. مع ذلک به امید این که کمپانی اقتضای زمان و موقعیت امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آن را مطابق این مقتضیات تأمین نماید، دولت ایران از اعمال حق خود در الغای امتیاز دارسی تا به حال خودداری نمود. متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی، از طرف کمپانی نفت نه تنها اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران به عمل نیامد بلکه هر چه بر توسعه و بسط کمپانی نفت انگلیس و ایران افزوده شد، منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردید. بنابراین دولت ایران از نیل به نتیجه ای که در نظر داشت، یعنی از رسیدن به مقصود از طریق مذاکره با کمپانی مأیوس شده و ناچار راه تأمین حقوق خود را منحصر به الغاء امتیاز دارسی دیده و این وزارتخانه بر حسب تصمیم دولت شاهنشاهی اعلام می نماید که از این تاریخ، امتیازنامهٔ دارسی را ملغی کرده و آن را بلااثر می داند. درهمان

حال، نظر به این که دولت ایران قصدی جز تأمین منافع مملکت ندارد، اگر کمپانی نفت انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت ایران را مطابق نظر دولت ایران بر وفق عدالت و انصاف تأمین کند و وثائق لازمه برای تأمین منافع مذکوره بدهد، دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت».[۲۲]

«جاکسن طی نامهٔ هشتم آذر ۱۳۱۱ (۲۹ نوامبر ۱۹۳۲) قرارداد دارسی را معتبر دانست و به اعلام لغو قرارداد شدیداً اعتراض کرد».[۲۳] «لغو قرارداد دارسی در جلسهٔ عمومی مجلس شورا در روز دهم آذر نیز مورد تأیید قرار گرفت. روز دوازدهم آذر به دستور شاه، دفتر مخصوص به نادر آراسته فرماندار کل خوزستان دستور داد همراه فرمانده لشکر خوزستان و رئیس شهربانی به خرمشهر رهسپار شود و در ساختمان مرکزی شرکت نفت مستقر گردیده، ادارهٔ امور نفت را در اختیار بگیرد. این دستور اجرا شد و سربازان ایران در پالایشگاه و مراکز شرکت مستقر شدند. سر جان کدمن رئیس کل شرکت نفت... شتاب زده... به تهران آمد و بر اثر گفتگوهای او، دولت ایران موافقت کرد موقةً جریان نفت زیر نظر مسؤولان شرکت همچنان ادامه یابد».[۲۴] ولی مذاکرات بعدی هم به جایی نرسید.

طرح شکایت انگلستان در جامعهٔ ملل

«دولت انگلیس به مناسبت لغو یکجانبهٔ قرارداد دارسی به جامعهٔ ملل شکایت برد».[۲۵] از ایران هیأتی به ریاست داور وزیر دادگستری و عضویت حسین علاء رئیس بانک ملی و نصرالله انتظام مسؤول ادارهٔ عهود وزارت امور خارجه در دی ۱۳۱۱ رهسپار ژنو شد. داور به سخنان وزیر خارجهٔ انگلیس که به لغو یکجانبهٔ امتیاز معترض بود، در کمال شایستگی پاسخ داد و «تخلفات شرکت را از مفاد قرارداد که مجوّز لغو قرارداد می باشد برشمرد». داور گزارش کار خود را طی تلگراف به اطلاع فروغی وزیر خارجه می رسانید. فروغی تلگرافهای او را نخست به نظر رضاشاه می رسانید و سپس موضوع را در هیأت وزیران مطرح می ساخت. این است پاسخ فروغی به یکی از تلگرافهای داور:

تلگراف به عرض رسید، در هیأت دولت هم مطرح شد. جواب از این قرار است:

۱ـ سعی عمدهٔ آقایان این باشد که اثبات کنند دولت انگلیس حق مداخله در این اختلاف را ندارد.

۲ـ اگر سعی شود امر در همین شورا به اصلاح تمام شود، بهتر است در خصوص این که کدمن می خواهد بداند پیشنهاد ما چیست؟ اگر پاسخ این موضوع برای رسیدن به نتیجهٔ اصلاحی ضروری و موثر است، این نکات را به او بفرمایید:

۱ـ مشارکت دولت ایران در کل کمپانی و جمع [ظ. جمیع] شرکتهای فرعی از هر قبیل و

معاف بودن حق امتیاز دولت ایران از هر گونه مالیات و عوارض.

۲- محدود شدن حوزهٔ عمل کمپانی.

۳- موقوف شدن حق انحصاری لوله کشی به طرف جنوب.

۴- پرداخت حق امتیاز بر اساس مقدار استخراج به این طریق که تا وقتی استخراج از شش میلیون تن تجاوز نکرده، یک میلیون و دویست هزار لیرهٔ طلا و اگر تجاوز کرد، در هر تن صدی شانزده از قیمت جهانی باید به ایران بدهند.

۵- کوشش در بالا بردن سطح استخراج.

۶- دولت ایران در هیأت مدیره یک نماینده داشته باشد، با اختیار مساوی با دیگر مدیران. به اضافهٔ حق «وتو» در هنگام تغییر اساسنامهٔ شرکت و مسائل غیر عادی.

۷- پرداخت مالیات از قرار چهاردرصد در هر تن که استخراج می شود.

۸- تأمین نیاز کشور نسبت به نفت و متفرعات با بهای مناسب.

۹- تصفیهٔ نفت حتی الامکان در داخله.

۱۰- پرداخت بدهیهای گذشته و پرداخت مالیات از ۱۹۳۰.

مدت امتیاز دارسی سی سال باشد، با حق تمدید پس از انقضاء مدت برای کمپانی یا به مدت زیادتر با حق فسخ در رأس سی سال.

اینها عمده مطالب است برای تنظیم قرارداد. در این مسائل با کارشناسان فنی مشورت کنید. اگر نقصی داشته باشد، اطلاع دهید. فروغی».[۲۶]

از طرف شورای جامعهٔ ملل، دکتر بنش* وزیر خارجهٔ چکسلواکی مأمور مطالعهٔ اسناد و دلایل طرفین شد که طرفین دعوا آن را پذیرفتند.

چگونه قرارداد ۱۳۱۲ به امضا رسید

مصطفی فاتح که در جریان مذاکرات بوده است می نویسد:

هنگامی که قرار شد هیأتی از طرف شرکت نفت برای مذاکره به تهران بیاید دولت چهار نفر متخصص خارجی را استخدام نمود که پروژه هایی برای رفع اختلافات گذشته و قرارداد جدید تنظیم نمایند... نمایندگان دولت در مذاکرات عبارت بودند از فروغی وزیر خارجه و داور وزیر دادگستری و تقی زاده وزیر دارایی و حسین علاء رئیس بانک ملی... پس از ورود نمایندگان شرکت به تهران، لرد کدمن [رئیس هیأت مدیرهٔ شرکت نفت] تقاضا کرد که شاه را ملاقات نماید. در جواب به او گفته شد که تا ختم مذاکرات و تجدید روابط چنین ملاقاتی صورت نخواهد گرفت.

* وی بعد به ریاست جمهوری آن کشور برگزیده شد و پس از شهریور ۱۳۲۰، دانشگاه تهران به او درجهٔ دکترای افتخاری اعطاء کرد.

کدمن از این قضیه بسیار رنجید و به عذر کسالت (که در حقیقت مختصر بیماری هم داشت) در هیچ یک از جلسات مذاکرات شرکت نکرده و معاون او [ویلیام فریزر] ریاست هیأت نمایندگی شرکت را عهده دار بود. پس از چند جلسه مذاکره بین نمایندگان طرفین و رسیدگی پیشنهادهای شرکت، نمایندگان دولت ایران پیشنهادی به شرح زیر تسلیم نمایندگان شرکت نمودند... نمایندگان شرکت پیشنهادهای فوق را قابل قبول ندانسته و اطلاع دادند که اگردولت ایران در باب آنها پافشاری کند مذاکرات قطع خواهد شد. نمایندگان دولت هم کوشش بسیار داشتند که پیشنهادهایشان مبنای مذاکرات قرار گیرد. این نکته را نیز باید گفت که در تمام مذاکرات بین نمایندگان طرفین حتی یک بار هم راجع به تمدید امتیاز صحبتی نشد. همین که نمایندگان شرکت پافشاری دولت ایران را در قبول پیشنهادهای خود ملاحظه کردند، مراتب را به لندن تلگراف کرده، و از لندن به آنها اطلاع داده شد که پیشنهادهای دولت را نمی توان قبول کرد. لذا مراتب به نمایندگان دولت اطلاع داده شد و مذاکرات متوقف گردید. عصر روزی که مذاکرات به بن بست رسید لرد کدمن مرا خواست و اظهار داشت که چون مذاکرات قطع شده و امیدی به پیشرفت آن نیست قصد عزیمت از ایران را دارد و تقاضا کرد پروانهٔ خروج از تهران برای او و همراهانش تحصیل شود. من به او توصیه کردم درعوض مراجعه به شهربانی برای تحصیل پروانه، بهتر است که او تصمیم خود را به فروغی اطلاع داده و از او تقاضا نماید که دستور صدور پروانهٔ خروج را بدهد. همین کار شد و با تلفون از فروغی چنین تقاضایی شد. فروغی در جواب گفت که اقدام مقتضی نموده و پس از یک ساعت جواب خواهد داد. ساعتی بعد فروغی تلفون کرد و به لرد کدمن اطلاع داد که صبح روز بعد شاه بار داده و لرد کدمن را خواهد پذیرفت. صبح روز بعد لرد کدمن به اتفاق دکتر ینگ (Dr. M.Y. Young) طبیب خود که زبان فارسی را خوب می دانست و قریب هفده سال رئیس بهداری شرکت در ایران بود به دربار رفتند، و در مراجعت کدمن شرح ملاقات را چنین وصف کرد:

«شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل این که هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد دربارهٔ پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من به او گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت به اندازه ای سنگین است که شرکت نمی تواند آنها را بپذیرد و لذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی نهایت اظهار تعجب کرده و گفت که خود اوبین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد».

عصر آن روز لرد کدمن و مستر فریزر و دکتر ینگ به دربار رفته و پس از مراجعت، لرد کدمن با مسرت زائدالوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان کرد:

فروغی و تقی زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آن که

پیشنهادهای طرفین گفته شد، وسط را گرفته و دستور داد که حق الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فوائد پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح داده و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه خیلی ناراحت شد و نمی خواست آن را قبول کند ولی من به او گفتم که بدون تمدید، کار به انجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.»* [۲۷]

پس از جلسهٔ مذکور نمایندگان طرفین به تنظیم قرارداد پرداخته و در مدت کوتاهی آن را برای امضاء و تصویب حاضر کردند.

مشورت رضاشاه با فاتح دربارهٔ قرارداد جدید

فاتح نوشته است:

«در این جا بازلازم می آید که به حاشیه رفته و مطلب دیگری را که تا کنون افشا نشده است بیان نمایم. دو روز پس از ملاقات بین شاه و نمایندگان شرکت، شکوه الملک مرا به دفتر خود خواست و گفت شاه شما را احضار کرده است. هنگام ملاقات شاه گفت: تو مدتی ست که در شرکت هستی و قاعدةً باید اطلاعاتی راجع به نفت کسب کرده باشی. اکنون بگو بدانم چه شرایطی باید در امتیازنامه گنجانده شود که منافع ما را کاملاً تأمین نماید؟ در جواب گفتم: امتیاز سه جنبهٔ مختلف دارد. اول جنبهٔ مالی آن که عبارت از درآمد دولت باشد. در این جا شاه گفتهٔ مرا قطع کرده و گفت در این قسمت نمایندگان دولت کاملاً متوجه هستند ودستور کافی به آنها داده شده است، و لذا معلوم بود که میل نداشت در این باره مذاکره ای بشود. و بعد پرسید جنبه های دیگرش چیست؟ در جواب گفتم: دوم جنبهٔ اقتصادی نفت است که می باید از شرکت خواست تا به ارزان ترین قیمت آن را در دسترس عموم قرار دهد تا آن که سوخت ارزان که اساس و پایهٔ صنعت جدید است تأمین گردد و مخصوصاً باید کاری کرد که فرآورده های نفتی در تمام نقاط کشور حاضر و آماده برای فروش باشد و کشور ایران از وارد کردن نفت خارجی بی نیاز گردد. سوم جنبهٔ اجتماعی آن است که بایستی شرکت را وادار کرد تا از تعداد مستخدمین خارجی خود کاسته و ایرانیان را به اسرع اوقات حاضر و مهیا برای تصدی کارهای عمده کند و همین که کارهای عمده به دست ایرانیان افتد رفاه و آسایش عموم کارکنان تأمین خواهد گشت و عدهٔ کافی از ایرانیان مهیا برای اداره کردن نفت شده و در آینده خواهند توانست نه تنها صنعت نفت امروز را بلکه صنایع دیگر را نیز اداره نمایند و به طور کلی باید کاری کرد که شرکت نفت کنونی برای تربیت اشخاص فنی

*تقی زاده نیز در مجلس پانزدهم در این باب اظهار داشت: شاه وقتی با موضوع تمدید مدت روبه رو شد ... با تحاشی و وحشت گفت: «عجب این کار به هیچ وجه شدنی نیست. می خواهید که ما سی سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده ایم، پنجاه سال دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم ولی عاقبت در مقابل اصرار تسلیم شد.» [۲۸]

برای سایر کارها هم باشد. سپس شاه توضیحاتی راجع به جنبه های اقتصادی و اجتماعی نفت خواست که بیان کردم و بعد گفت: برو، عین این مطلب را که به من گفتی به طور خصوصی به فروغی و تقی زاده هم بگو.

روز بعد مطالب فوق را به فروغی گفته و روز بعد از آن تقی زاده را ملاقات و به تفصیل جزئیات جنبه های اقتصادی و اجتماعی نفت را توضیح دادم و ایشان با دقت بسیار سؤالات متعددی نمودند که جواب گفته شد.[۲۹]

چند کلمه دربارهٔ قرارداد جدید

در قرارداد جدید درآمد ایران افزایش یافت و حق الامتیاز سالانهٔ ایران هر تن چهار شلینگ تعیین شد (مادهٔ دهم) و نیز بیست درصد اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره سود صاحبان سهام برای ایران منظور گردید و مقرر شد حق الامتیاز سالانهٔ ایران هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد و در صورت تأخیر در پرداخت، شرکت سالانه برابر صدی پنج زیان دیرکرد به دولت ایران بپردازد (بند ب مادهٔ دهم)، و هم به دولت ایران حق داده شد در تمام جلسه های هیأت مدیره و کمیته های فرعی آن یک نماینده داشته باشد و شرکت سالی دو هزار لیره استرلینگ برای حقوق و هزینهٔ نمایندهٔ دولت ایران در لندن بپردازد (مادهٔ ۱۵). در این قرارداد حوزهٔ امتیاز به یک پنجم کاهش یافت و به یک صد هزار میل مربع محدود شد (مادهٔ دوم) و برای تصفیهٔ تمام دعاوی ایران، شرکت پرداخت یک میلیون لیره استرلینگ را ظرف سی روز تعهد کرد (مادهٔ ۲۳). شرکت نفت تأمین احتیاجات داخلی ایران را به مواد نفتی و بنزین تعهد کرد و برای نیازهای داخلی ۲۵٪ تخفیف داده شد (مادهٔ ۱۹) و نیز شرکت متعهد شد تمام دارایی شرکت در ایران از اراضی و کارخانه ها ... در پایان امتیاز (به هر نحوی که امتیاز پایان پذیرفته باشد) متعلق به دولت ایران خواهد بود (مادهٔ ۲۰) (در سالهای بعد فروشگاههای نفت و بنزین بر پایهٔ این تعهد در همهٔ نقاط کشور ایجاد گردید)، و نیز شرکت تعهد نمود مستخدمین غیر فنی را تماماً از ایران استخدام نماید و برای استخدام کارکنان فنی هم تا آن جا که ایرانیان واجد شرایط ودارای تخصص باشند، از اتباع ایران استخدام کند و برای آن که شماری از جوانان با استعداد ایرانی علوم و فنون صنایع نفت را در انگلستان فراگیرند و کارشناس ایرانی تربیت شود، شرکت پرداخت سالی ده هزار لیره استرلینگ را به این منظور بر عهده گرفت (مادهٔ ۱۶).

«در برابر امتیازاتی که دولت ایران به دست آورد، مدت امتیاز به سود کمپانی افزایش یافته، شصت سال شد. در حالی که از شصت سال مدت امتیاز دارسی ۲۸ سال بیشتر نمانده بود. قرارداد بایست برای همان مدت ۲۸ سال تنظیم می شد و این نقطهٔ ضعف

بزرگ قرارداد بود».[۳۰]

دکتر مصدق و قرارداد جدید نفت

دکتر مصدق در دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی ضمن رد پیشنهاد هیأت اعزامی دولت شوروی به ریاست کافتارادزه دربارهٔ نفت شمال، چنان که پیش از این اشاره گردید به قرارداد دارسی و لغو آن در دورهٔ رضاشاه پرداخت و به شرح دربارهٔ زیانهای قرارداد جدید سخن گفت. او نخست خلاصهٔ امتیازنامهٔ دارسی را بی آن که به آن امتیازنامه ایرادی داشته باشد در مجلس ذکر کرد. **بعد دربارهٔ قرارداد جدید به صراحت اظهار داشت که قرارداد جدید، کار دولت انگلیس و شرکت نفت بود و دولت ایران هر اقدامی در این باب کرده است بر طبق نظریات آنها بوده است:***

همان طور که یک مستأجر از عین مستأجره فایده برد تلاش می کند که مدت اجاره را تمدید کند، کمپانی هم از آن وقت که به نفت ایران امیدوار شد مقصودی جز این نداشت و چون در عراق هم همین کمپانی که به نام «شرکت نفت خانقین» است مدت امتیاز را ۳۵ سال تمدید نمود در ایران هم باید طرحی به کار برد که این موفقیت را تحصیل کند. **بدیهی ست که تا وقتی به دولت عایداتی می داد دولت حرفی نمی زد ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد و فقط ۳۰۷۰۰۰ لیره پرداخت،** صدای دولت درآمد و دولت که از کمپانی راضی نبود برای تخلفات او از قرارداد، چه می بایست می کرد؟ بر طبق امتیازنامه می بایست حکم خود را تعیین کند. اگر کمپانی از تعیین حکم خود امتناع می نمود آن وقت قرارداد را الغاء کند. ولی دولت قبل از این که حکم تعیین کند و کمپانی از مقررات امتیازنامه راجع به حکمیت تخلف نماید، قرارداد را الغاء و تجدید امتیاز را به او پیشنهاد کرد. کمپانی اعتراض نمود و تقاضا کرد دولت از رویهٔ خود صرف نظر کند، اگر دولت موافقت می کرد نتیجه این بود که قرارداد ابقاء شود و کار به حکمیت خاتمه یابد. اگر مقصود کمپانی این بود چرا در جامعهٔ ملل اظهاری نکرد؟! پس باید قبول نمود که اعتراض کمپانی جدی نبود و دولت هر اقدامی که می نمود بر طبق نظرات او می کرد...[۳۱]

دکتر مصدق گفت: «از نظر منافع و مضار برای امتیازنامهٔ جدید باید دو دوره قائل شد: دورهٔ اول از تاریخ امضای قرارداد دارسی در سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۶۱ پایان قرارداد. دورهٔ دوم از انقضای امتیازنامهٔ دارسی در ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۳ که مدت امتیاز تمدید شده است. وی در تمام موارد — بی استثناء — قرارداد جدید را به نفع شرکت نفت و به زیان دولت ایران اعلام کرد

* متن کامل قرارداد جدید نفت در ۲۷ ماده، در بخش «برگزیده ها»ی این شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است.

و از جمله اظهار داشت:

اگر امتیاز دارسی تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها به صدی شانزده عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود. فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچ وقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامهٔ جدید با شرایط امتیازنامهٔ دارسی از حیث منافع دولت مساوی باشد یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی در امتیازنامهٔ جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامهٔ دارسی برابری کند. بنابراین صدی ۸۴ ازعایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت می شود بر طبق قرارداد جدید کمپانی آن را تا ۳۲ سال دیگر می برد.

۱۲۶ میلیون لیرهٔ انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶۰,۱۲۸,۰۰۰,۰۰۰ ریال می شود و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند!!

از تمدید مدت، نه تنها دولت از این مبلغ محیرالعقول محروم شد بلکه بیست هزار سهمی که از سهام شرکت دارد بعد از سال ۱۹۶۱ بلاتکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت به کار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ به بعد باز صاحبان اسهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند....[۳۲]

عبارت «شاید مادر روزگار دیگر نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند» اشارهٔ مستقیم است به سید حسن تقی زاده که در زمان امضای قرارداد جدید وزیر مالیه بود. تقی زاده در موقع سخنرانی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم درخارج از ایران به سر می برد، و به سخنان دکتر مصدق دربارهٔ قرارداد جدید جوابی نداد، ولی درمجلس پانزدهم که نمایندهٔ مجلس بود در جواب نطق عباس اسکندری نمایندهٔ مجلس، از چگونگی فسخ قرارداد دارسی و امضای امتیازنامهٔ جدید سخن گفت که آن را به طور ضمنی باید پاسخی معقول به سخنان تند دکتر مصدق در مجلس چهاردهم نیز دانست:*

اظهار نظرمصطفی فاتح دربارهٔ قرارداد جدید

فاتح عضو بلند پایهٔ ایرانی شرکت نفت انگلیس و ایران که در جریان مذاکرات مربوط به لغو قرارداد دارسی، و نیز امضای قرارداد جدید بوده است می نویسد:

... مخالفین رژیم بیست ساله مدعی هستند که لغو امتیاز دارسی با تبانی قبلی انگلیسها بوده و برای این بوده است که امتیاز جدیدی طبق تمایلات انگلیس ها تنظیم گردد... در گذشته معلوم شده

* متن کامل سخنان سید حسن تقی زاده در مجلس پانزدهم در بخش «برگزیده ها» ی این شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است.

است که هر وقت عدم اطلاع و غفلت و بی مبالاتی در امور کشور موجب ضرر و زیانی شده است انتقاد کنندگان بعدی از راه حقیقت منحرف شده و برای خراب کردن مخالفین خود تهمتهای بیجایی به آنها زده اند و عامهٔ مردم هم بدون رسیدگی و تأمل، تهمتهای مزبور را قبول نموده اند،... روش شاه فقید در لغو امتیاز دارسی به هیچ وجه با تبانی نبوده و صرفاً برای این بود که منافع کشور به نحو بهتری تأمین گردد... پنج سال مذاکره با شرکت نفت به نتیجهٔ مطلوب نرسیده بود و خبر نقصان عواید سال ۱۹۳۱ به اندازه ای شاه را عصبانی کرد و او را تحت احساسات شدید قرار داد که او دستور لغو امتیاز دارسی را صادر کرده، و قدرت بی حد او هم به اندازه ای حکمفرما بود که فرصت اظهار عقیده را از وزیران و مشاورین او سلب کرده بود. اگر احساسات شدید شاه و یأس او از قطع و فصل اختلافات با شرکت نفت توأم با بی اطلاعی و استبداد رای او نشده بود احقاق حق ایران به طریق عاقلانه و دنیاپسندی ممکن و میسر بود و هیچ لزومی نداشت که این استیفای حق منتهی به قراردادی شود که به گفتهٔ مخالفین آن ضرر و زیانش از امتیازنامهٔ دارسی هم بیشتر باشد... [۳۳]

وی می افزاید:

... راه عاقلانه این بود که دولت در آن وقت به فوریت شرکت را دعوت به حکمیت کند و دعاوی مشروع خودرا با نظر متخصصین و خبرگان تنظیم نموده و طرح نماید. هیچ تردیدی نیست که اگر این کار شده بود دولت فائق شده و شرکت تسلیم نظریات دولت می گشت و اگر دولت انگلیس می خواست به حمایت شرکت اقدام نماید، دولت ایران قادر بود که به جامعهٔ ملل رجوع نموده و از این کار جلوگیری نماید. نویسنده به خوبی ناظر بود که شرکت چه اندازه از ارجاع به حکمیت وحشت داشت و چه توفیق مهمی چنین عملی برای دولت ایران می توانست داشته باشد. [۳۴]

با وجود این، جمع بندی فاتح دربارهٔ قرارداد جدید چنین است:

... شرکت نفت همواره می گفت که شرایط مندرجه در قرارداد مزبور [قرارداد ۱۹۳۳] بهترین شرایطی بوده است که درآن وقت در خاورمیانه معمول بوده است. ایرانیان همه متفق الرای بودند که قرارداد مذکور برخلاف منافع ایران تنظیم شده بود. بیطرفهایی که حبّ و بغض به خصوصی با هیچ یک از طرفین نداشتند قول شرکت را قبول داشتند و تصدیق می کردند که قرارداد ۱۹۳۳ بین قراردادهای دیگری که با سایر کشورهای خاورمیانه در آن زمان منعقد شده و یا قبلاً منعقد گشته و اجرا می شد از همه بهتر بوده است ولی اضافه می کردند که در قسمت تمدید مدت امتیاز، ایران مغبون گشته است.

اولین بحث و انتقادی که دربارهٔ قرارداد ۱۹۳۳ در یک مقام رسمی به عمل آمد نطق مشروح و

مفصلی بود که دکتر مصدق در هفتاد و پنجمین جلسهٔ دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی در تاریخ یکشنبه هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ شمسی ایراد کرد.... * قسمت عمدهٔ بیانات دکتر مصدق شامل ایرادات و اعتراضات به تمدید مدت قرارداد بود و در پایان آن نطق سه دلیل اقتصادی برای مردود شناختن قرارداد ذکر می کند...[۳۵]

فاتح لغو امتیاز دارسی را ناصواب می شمارد زیرا به عقیدهٔ او دولت ایران می توانست از طریق مشروع که وی در ۴ ماده ذکر کرده است به خواسته های خود برسد، اما

... متأسفانه طرز حکومت آن وقت و بی اطلاعی از چگونگی امر نفت و بی اعتنایی به کسانی که وارد کار بوده و می توانستند نظری بدهند نتیجه اش قرارداد ۱۹۳۳ بود. این بیخبری و بی اطلاعی چندی بعد دربارهٔ ملی شدن نفت هم تکرار شد...[۳۶]

وی می افزاید:

بیشتر کسانی که به قرارداد ۱۹۳۳ معترض بودند و تمدید امتیاز دارسی را خطای بزرگ می دانستند از جنبهٔ منفی قضیه وارد شده و حاضر نبودند که زیانهای لغو امتیاز دارسی را متذکر شده و از جنبهٔ مثبت به قضیه نگاه کنند. آنها به لغو امتیازدارسی چندان اعتراضی نداشتند ولی قرارداد ۱۹۳۳ را هم خطای بزرگی می دانستند. البته تردیدی در حسن نیت آنها نمی توان داشت لکن باید گفت که اظهارات آنها کاملاً منطبق با واقع بینی و عاری از احساسات شورانگیز نبود.[۳۷]

*. در اولین دورهٔ مجلس شورای ملی، در جلسهٔ مورخ ۵ ذیحجهٔ ۱۳۲۴، برای اولین بار قرارداد دارسی مورد بحث قرار گرفت. خلاصهٔ مذاکرات آن جلسه در «برگزیده ها» ی این شمارهٔ ایران شناسی چاپ شده است.

پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

۱- جلال متینی، «رضا خان سردار سپه و نجات خوزستان (۱۳۰۳/ ۱۹۲۴-۱۹۲۵)»، ایران شناسی، سال ۱۵، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۸۲)، ص ۱-۴۳.

۲- حسین کی استوان، سیاست موازنهٔ منفی در مجلس چهاردهم، در ۲ جلد، انتشارات مصدق، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۵، جلد اول/ ۳۰.

۳- همان مأخذ، ۱/ ۳۴.

۴- همان مأخذ.

۵- همان مأخذ، ۱/ ۳۵.

۶- همان مأخذ، ۱/ ۴۹-۵۱.

۷- باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران، در ۲ جلد، نشر گفتار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱/ ۳۶۴.

۸- جواد شیخ الاسلامی، «سیمای حقیقی احمد شاه قاجار»، مجلهٔ یغما (از سال ۲۷، شمارهٔ ۱۲ - اسفند ۱۳۵۳ تا سال ۳۱، شمارهٔ ۲، اردیبهشت ۱۲۵۷).

۹- Cyrus Ghani, *Iran and the Rise of Reza Shah*. From Qajar Collapse to Pahlavi

Power, I.-B. Tauris Publisher, London, New York, 2000.

۱۰- جلال متینی، «مخالفت انگلیسیها با راه آهن جنوب به شمال ایران»، ایران شناسی، سال ۱۴، شمارهٔ ۳ (پائیز ۱۳۸۱)، ص ۴۶۷-۴۷۸؛ نیز رک. جلال متینی، «دکتر مصدق، راه آهن سراسری ایران، و سلطان احمد شاه»، ایران شناسی، سال ۱۱، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۸)، ص ۱-۳۵.

۱۱ - مهدی شمشیری، شناخت مظفرالدین شاه و احمد شاه بر پایهٔ اسناد، هوستون تکزاس، ۱۳۸۲/ ۲۰۰۳ م.

۱۲- محمد علی موحد، خواب آشفتهٔ نفت، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، مرداد ۱۳۷۸، ۱/ ۲۷۰.

۱۳- جلال متینی، «دکتر محمد مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی (۱)»، ایران شناسی، سال ۱۳، شمارهٔ ۴ (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۷۱۵-۷۵۶.

۱۴- جلال متینی، «دکتر محمد مصدق در دوره های پنجم و ششم مجلس شورای ملی (۲)»، ایران شناسی، سال ۱۴، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۸۱)، ص ۱-۳۷.

۱۵- رک. زیرنویس ۱۳.

۱۶- رک. زیرنویس ۱۴.

۱۷- سفرنامهٔ خوزستان، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص۶.

۱۸- سفرنامهٔ خوزستان، به نقل از: ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، (تاریخ چاپ احتمالاً ۱۳۲۸)، ص ۱۱۷-۱۲۴.

بر نویسندهٔ این سطور معلوم نگردید، چرا در چاپ دوم سفرنامهٔ خوزستان (رضاشاه کبیر، سفرنامهٔ خوزستان، ۱۳۰۳=۲۴۸۳ شاهنشاهی، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، قسمت اعظم مطالبی را که سردار سپه در زیر عنوان «نفت» نوشته بوده است، حذف کرده اند. در چاپ دوم کتاب سفرنامه، فقط دو صفحه از مطالب چاپ اول این کتاب در زیر عنوان «نفت» تجدید طبع شده است (ص ۱۶۵-۱۶۷). بدین جهت این قسمت را از کتاب طلای سیاه یا بلای ایران نقل کرده ام.

۱۹- مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۲۸۵-۲۸۶.

۲۰- همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۲۱- ابراهیم صفائی، اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، کتاب سرا، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۱- ۲۲.

۲۲- همان مأخذ، ص ۲۵-۲۷، به نقل از اسناد دوران پهلوی، نشریهٔ شمارهٔ ۲.

۲۳- همان مأخذ، ص ۲۷.

۲۴- همان مأخذ، ص ۳۰-۳۲.

۲۵- همان مأخذ، ص ۳۵.

۲۶- همان مأخذ، ص ۳۸-۴۰، به نقل از آرشیو شرکت نفت سابق.

۲۷- مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۳۰۰-۳۰۲.

۲۸- همان مأخذ، ص ۳۰۲.

۲۹- همان مأخذ، ص ۳۰۲.

۳۰- ابراهیم صفائی، ص ۴۴-۴۶.

۳۱- کی استوان، سیاست موازنهٔ منفی...، ۱/ ۱۷۱-۱۷۲.

۳۲- همان مأخذ، ۱/ ۱۷۷-۱۷۸.

۳۳- همان مأخذ، ص ۲۹۳.

۳۴- همان مأخذ، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۳۵- همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۳۶- همان مأخذ، ص ۳۰۶.

۳۷- همان مأخذ، ص ۳۰۷.